

پدر ساواک

جواد عربانی

کتاب پدر ساواک یکی از محصولات فرهنگی مرکز اسناد انقلاب اسلامی است که توسط آقای جواد عربانی نگاشته شده است. داستان زندگانی سیاسی، اجتماعی سر لشگر تیمور بختیار است. این کتاب دارای ۲۰۶ صفحه و شامل پنج فصل می باشد که در انتهای کتاب نیز تصاویری مربوط به متن کتاب آورده شده است.

فصل اول

فصل اول این اثر از تولد تا فرمانداری نظامی نام دارد که شامل شش بخش می باشد. بخش اول این فصل به اوضاع ایل بختیاری در دوره ی رضا شاه اشاره دارد. در بخش دوم پیشینه خانوادگی و تحصیلات تیمور بختیار آورده شده است. بخش سوم فصل اول، کتاب پدر ساواک خدمات نظامی تیمور بختیار را بیان کرده است. بخش چهارم، ثریا نردبان صعود نام دارد. نویسنده در بخش پنجم به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فرمانداری نظامی تهران اشاره کرده است. بخش ششم کشف سازمان افسران حزب توده نام دارد. لرها بختیاری تنها گروهی بودند که علی رغم دستیابی بر مقامات عالی رتبه دولتی در دوران مشروطه و همکاری نزدیک با رضا خان جهت سرکوب شورشی ها و قیام های گوناگون در نقاط مختلف کشور، بعد از روی کار آمدن رضا شاه به شدت سرکوب و از مناصب خود برکنار شدند. تیمور بختیار در سال ۱۲۹۳ ش در روستای دزک از توابع شهرکرد استان چهارمحال بختیاری در قلعه دزک محل زندگی خاندان بختیاری متولد شد. پدر او سردار معظم بختیار فرزند لطفعلی خان معروف به سردار معظم بود و مادرش بی بی کوکب بختیار فرزند نصیرخان بختیار یکی از خوانین ایل بختیار بود. تیمور بختیار تحصیلات خود را زیر نظر دایه و یکی از ملاهای محلی به نام مرحوم آخوند ملا علیقلی بهروزی شریعتی آغاز نمود و سپس تحصیلات کلاسیک را تا سیکل در اصفهان گذراند و بعد از آن برای ادامه تحصیل به لبنان رفت و در مدرسه فرانسوی بیروت به تحصیل پرداخت و سپس برای آموزش نظامی به مدرسه نظامی (سن سیر) در فرات رفت و با درجه ستوان دومی به ایران بازگشت و در هنگ جمشید آباد مشغول به کار شد. بختیار در خدمت نظام به عنوان بهترین افسر جوان شناخته شد. او از جمله افرادی بود که علیه تجزیه طلبی کمونیست ها در آذربایجان مبارزه کرد وی در آن زمان فرمانده هنگ سوار شاپور بود. وقتی که ثریا اسفندیاری بختیاری با شاه ازدواج کرد و ملکه ایران شد، سران ایل بختیار به دربار راه یافتند. ثریا دختر عموی تیمور بختیار بود و در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش تیپ زرهی کرمانشاه به فرماندهی بختیار عازم تهران شد تا در صورت پیروزی هر گروهی به آن ها بپیوندد. رژیم کودتا و فرماندار نظامی تهران (تیمور بختیار) در مبارزه با حزب توده سلاح زور، تخریب و سرکوب را به کار برد. بزرگ ترین موفقیت بختیار در سال ۱۳۳۳ با کشف سازمان نظامی حزب توده در داخل ارتش انجام گرفت.

فصل دوم

در این فصل کتاب تیمور بختیار و تأسیس ساواک نام گرفته است. تأسیس ساواک از مهمترین اقدامات رژیم پهلوی در سال پس از کودتا، تأسیس و راه اندازی «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» بود که بعدها به ساواک، برگرفته از حروف

نخستین کلمات این نهاد جدید معروف شد. ساواک تأسیس شد تا به فعالیت های مخربی که در داخل و خارج انجام می شد و برای ایران خطرناک بود پایان دهد. با تأسیس ساواک تیمور بختیار رفته رفته به مرد شماره دو ایران تبدیل شد. تیمور بختیار هنگامی که در اصفهان خدمت می کرد با ایران بختیار دختر عمویش ازدواج کرد. بختیار علاوه بر شکنجه و سرکوب انقلابیون در ساواک، این نهاد را تبدیل به وسیله ای برای ثروت اندوزی خود کرد.

فصل سوم

این فصل کتاب «حرکت روی تیغ» نام دارد. روزگاری بود که استعمارگران و امپریالیست های جنایت پیشه در راه غارت و ثروت کشور و دسترنج ملت و تأمین منافع غیر انسانی و استعماری خویش فقط به قدرت سر نیزه و قدرت نظامی تکیه می کردند ولی در قرن بیستم دیگر برای امپریالیسم امکان پذیر نبود با سرنیزه و زور و قلدری به استعمار و استثمار ملت ها ادامه دهد.

فصل چهارم

بختیار به عنوان يك اپوزیسیون عنوان فصل چهارم این کتاب است. تیمور بختیار مدتی قبل از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ سفر کرد و چند روز پس از سفر بختیار قیام تاریخی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی به وقوع پیوست. در سال ۱۳۴۷ بختیار به مبارزه ی محض با محمد رضا پرداخت ولی در فرودگاه بیروت به همراه دستیارش امیر شاپور زندیا به اتهام حمل غیر مجاز سلاح دستگیر شدند. دولت ایران بختیار را به عنوان قاتلی که در ایران فردی را کشته است، معرفی نمود. اولین قدمی که بختیار جهت براندازی رژیم شاه برداشت تلاش برای جذب و متمرکز کردن نخبگان ناراضی در خارج از هسته مرکزی سازمان الیگارشسی حاکمه ی تهران بود. این تلاش مداوم و بی وقفه ی وی بعضاً توأم با شکست و گاهی هم با موفقیت روبه رو می شد.

فصل پنجم

فصل پنجم این اثر ترور در شکارگاه نام دارد، که به ترور بختیار اشاره دارد. ساواک بسیاری از افراد مورد اعتماد خود را آموزش داده و به عنوان نیروی نفوذی به عراق می فرستاد، این افراد جزء معتمدان بختیار شدند به طوری که ترور او نیز در ۱۶ مرداد ۱۳۴۹، هنگامی که به اتفاق چند نفر برای شکار به منطقه دیاله در حوالی بغداد رفته بود به دست یکی از همراهان وی صورت گرفته بود. طرح ترور بختیار جزء اسرار ساواک بود و نصیری که کلیه مسائل عملیاتی زیر نظر او بود، خبر مربوط به عملیات ترور توسط ثابتی (مدیر کل سوم ساواک) را به او اطلاع داده بود. واکنش دولت عراق به ترور تیمور بختیار، دولت عراق بر سر موضوعی چون ارون رود و مبارزان کرد، از وجود عنصر ناراضی چون بختیار به عنوان اهرم فشار و وسیله مبارزه علیه رژیم پهلوی بهره می برد. عکس العمل دیگر رژیم بغداد در رابطه با ترور بختیار اعمال فشار و محدودیت برای ایرانیان مقیم این کشور بود، به طوری که ده ها تن از ایرانیان مقیم این کشور را که در آن جا اقامت داشتند اخراج و به ایران فرستاد. بعد از مرگ بختیار گزارش های ساواک درباره رفتار رژیم بعث با طرفداران بختیار ضد و نقیض است.

برش هایی از کتاب

در انتها توجه شما را به برش هایی از کتاب جلب می نمایم:

در فصل دوم کتاب صفحه ۵۸ می خوانیم:

در دوره ی ریاست بختیار برساواک، بیشتر کسانی مورد شکنجه قرار می گرفتند که اطلاعاتی در مورد سازمان های مخالف داشتند، نه کسانی که به جرم خواندن کتب و اوراق ممنوعه دستگیر می شدند. در این دوره، بازجویی هنوز عملی نشده بود و برای اقرار گرفتن از شکنجه استفاده می شد. فردوست مسئولیت اعمال شکنجه بر متهمان را متوجه تیمور بختیار و مصطفی امجدی (مدیر کل اداره سوم ساواک) می داند.

در صفحه ۹۷ بخش تبعید به اروپا می خوانیم:

تیمور بختیار بعد از تبعید به رم، در مصاحبه ای گفت: هر وقت شاه وی را به ایران فراخواند، آماده ی برگشت به کشور خود خواهد بود. در همان زمان دکتر امینی طی مصاحبه ای گفت: « بختیار به اتهام تحریک و توطئه علیه دولت احضار و محاکمه خواهد شد».

در صفحه ۱۴۷ کتاب پدر ساواک می خوانیم:

« وقتی تیمور بختیار به خدمت امام رسید، من در بیرونی امام بودم. ما گله مند بودیم که امام چرا تیمور بختیار را به حضور پذیرفت. رفتم و از امام پرسیدم. گفتم زمانی که شما در قم بودید، آقای بازرگان و آقای طالقانی را به طور خصوصی به حضور نپذیرفتید، چطور تیمور بختیار را پذیرفتید؟ امام فرمودند: « بختیار سری قبل آمد مرا ببیند راهش ندادم و رفت و گله کرد و نامه ای نوشت که در منزل علما و مراجع بر روی کفار، مسیحی و یهودی باز است، چرا بر روی من بسته است؟ پس چرا منی که مسلمانم نمی توانم بیایم. پیغام دادم شما به خاطر مسائل سیاسی به دیدن من می آید و من مصلحت نمی بینم شما را بپذیرم.